

حزب در تدارک سال

تعیین تکلیف سیاسی در ایران

سرمقاله

دفتر سیاسی حزب ایران آباد

سرنوشت هر جامعه‌ای در دست اعضای آنست. این منطقی است که بر اساس آن، فعالان حزب ایران آباد تلاش‌های خود را سالهاست آغاز کرده و ادامه می‌دهند. ما نسبت به این موضوع آگاه بوده و هستیم که جز به دست خودمان چیزی مثبت در آینده‌ی کشورمان ظهور نخواهد کرد. ما به شانس و تصادف و اراده‌ی بیگانگان باور نداریم.

حزب ایران آباد یک تشکل اراده‌گراست که می‌داند به هر اندازه که تلاش کند، به همان میزان می‌تواند در شکل بخشیدن به فردایی بهتر نقش داشته باشد و نه در ورای آن.

سال ۱۳۹۷ سال دیگری بود از مجموعه‌ی کوشش‌های سازمان یافته‌ی ما از بدو تأسیس تاکنون. حزب ایران آباد در بیست و نهم اسفند ماه سال ۱۳۹۲ و پس از چهارسال کار تشکل یافته سازمان خودرهاالر بنیان گذاشته شد. هدف از تبدیل سازمان سیاسی-فرهنگی خودرهاالر به یک حزب متعارف سیاسی این بود که کار به صورت هدفمند برای کسب قدرت ساماندهی شود. ما می‌دانستیم که تا قدرت نداشته باشیم تأثیر چندانی در جامعه نخواهیم داشت و برای رسیدن به قدرت باید شکل مناسب کاری آن را برگزید: حزب.

حزب ایران آباد بر مبنای یک برنامه‌ی سیاسی تدوین شده عمل می‌کند. این برنامه سیاسی که استراتژی حرکت حزب ما را ترسیم می‌کند در سه مرحله قابل اجراست: (۱) مرحله‌ی تثبیت و تقویت حزب برای تدارک قیام خلع قدرت از رژیم جمهوری اسلامی. (۲) مدیریت کردن دوران گذار به

اراده‌ی مردم تعیین می‌کند چه سالی سال آزادی ایران باشد!



سرمقاله: حزب در تدارک سال تعیین تکلیف سیاسی در ایران

صفحه ۱

آزادیخواهی ما ایرانیان:

گذر از یک استبداد به استبداد دیگر

صفحه ۴

انتخاب اپوزیسیون برای آینده‌ی ایران: منافع ملی یا منافع نئولیبرالیسم؟

صفحه ۸

نقش حزب و جبهه در رهایی کشور از بحران

صفحه ۱۱

نقشه‌ی راه ما برای ساختن جامعه‌ی انسانی

صفحه ۱۳

همراه سایر نیروهایی که در یک مسیر حرکت می‌کنیم. (۳) فعالیت در یک ایران دمکراتیک در جهت استقرار مردمسالاری اجتماعی.

سال‌هایی که حزب ایران آباد از ابتدای تشکیل خود تاکنون پشت سر گذاشته است در راستای مرحله‌ی تاکتیکی نخست از سه مرحله‌ی استراتژی خویش بوده است. در بین سال ۱۳۹۳ تا ۱۳۹۷ حزب ایران آباد به تقویت و تثبیت درونی خود پرداخت و به واسطه‌ی فعالیت ارتباطات مردمی، از جمله از طریق تلویزیون دیدگاه، پایگاه اجتماعی برای خویش بنا نهاد تا با اتکاء به آن بتواند وارد گام‌های جدیتری در چارچوب برنامه‌ی سیاسی حزب شود. در این سال‌ها به عضوگیری، تربیت و آموزش اعضا، ساختن سیستم کاری، تقویت محتوایی، کار رسانه‌ای گسترده و نیز شناساندن خود به جامعه‌ی ایران از یکسو و به اپوزیسیون برانداز از سوی دیگر اقدام کردیم. بیش از چهار سال کار جدی و منظم با فراز و نشیب‌های خود طی شد. حزب خود را در مقابل ضربه‌های درونی و بیرونی محافظت کرد و موفق شد با سلامت و موفقیت به سال ۱۳۹۷ برسد. در این مقطع بود که حزب گام دیگری را برداشت.

در سال ۱۳۹۷ و به دنبال کار چندین ساله، ما در صدد برآمدیم تا برای پیشبرد برنامه‌ی سیاسی خود یکی دیگر از اقدامات پیش‌بینی شده در آن را به اجرا گذاریم. این اقدام مربوط به تشکیل یک جبهه‌ی سیاسی با نیروهایی بود که حزب ایران آباد برای کار مشترک با آنها مناسب تشخیص داده و می‌توانست وارد یک کارزار گسترده برای رفتن به سوی قیام خلع قدرت برود.

به این ترتیب بود که در بیست و هشتم مرداد سال ۱۳۹۷ حزب ایران آباد همراه با «جریان ایران لیبرال» یک تشکل سیاسی فراگیر به نام «جبهه‌ی جمهوری دوم ایران» را تأسیس کرد. هدف ما این بود که بتوانیم سایر نیروهای مردمی و مستقل را به همکاری مشترک دعوت کرده و با آنها برای پایین کشیدن رژیم جهل و جنون کنونی همسویی کنیم تا استبداد کنونی را با یک نظام دمکراتیک جایگزین کنیم.

از زمان تشکیل خود، جبهه‌ی جمهوری دوم ایران با نیروهای دیگری وارد مذاکره شده و تلاش دارد که تشکل‌های جمهوریخواه و مردم‌گرای دیگری را به خود جذب کند.

تشکیلات «اندیشکده‌ی آگاهی و شناخت» تشکل سومی است که به جبهه‌ی جمهوری ایران پیوسته است.

جبهه‌ی جمهوری بر آنست که با یک استراتژی سه مرحله‌ای نخست خود را تثبیت کرده، بشناساند و مشروعیت اجتماعی به دست آورد، بعد، از این مقبولیت مردمی استفاده کرده و قیام براندازی رژیم جمهوری اسلامی را هدایت و رهبری کند و سپس، دوران گذار را در مسیر استقرار قانونی و نهادینه‌ی یک جمهوری دمکراتیک و لائیک مدیریت کند.

حزب ایران آباد به عنوان یکی از اجزای این جبهه و در مسیر برنامه‌ی سیاسی خود می‌رود که در سال ۱۳۹۸ علاوه بر کار درون تشکیلاتی برای تقویت و توسعه‌ی حزب، تقویت سیستم‌سازی درون تشکیلاتی و غنابخشی محتوایی خویش، به فعالیت منظم و هدفمند خود در جبهه‌ی جمهوری دوم ایران نیز بپردازد و از هیچ کوششی در این مسیر دریغ نخواهد کرد.

بدیهی است که ما مثل همیشه خطاب به هموطنانمان از آنها دعوت می‌کنیم که در پیوستن به احزاب سیاسی مردمی و از جمله، حزب ایران آباد، تردید نکنند. حزب بستر فعالیت سیاسی مناسب برای پیاده کردن خواست‌هایی است که در فعالیت فردی و پراکنده در حد آرزو و رویا باقی خواهد ماند. حزب چارچوب کار جمعی است و می‌تواند به فرد اجازه دهد که در قالب یک کار تیمی، پروژه‌ی مشخصی برای تغییر سیاسی در کشور دنبال کند.

در همین راستا ما در سال جاری در جستجوی جذب ایرانیانی هستیم که در داخل و خارج از کشور، با درک اهمیت کار جمعی سازمان یافته مایلند به حزب ایران آباد بپیوندند، آموزش ببینند و سپس به فعالیت منظم در آن مشغول شوند. اگر حزب شمار کافی از افراد را به عنوان عضو فعال و ماندگار بیابد می‌تواند کارهای خود را به مدارهای تازه‌ی برنامه‌ریزی عملیاتی وارد سازد.

در این راستا ما به دنبال ایرانیانی هستیم که اهل کار جدی و منظم هستند و توان قبول انضباط کار تشکیلاتی را دارند. ایرانیانی که به واسطه‌ی بلوغ فکری و شخصیتی خود تحمل سختی‌ها و دشواری‌های کار جمعی سازمان یافته را دارند و می‌آیند و می‌مانند و کار می‌کنند.

حزب ایران آباد محلی است برای این گونه از هموطنان تا بیابند و به طور مشترک کار مهم تغییر سیاسی دمکراتیک در ایران را به پیش بریم.

به زعم ما در سال ۱۳۹۸ رژیم جمهوری اسلامی به یک فاز تعیین تکلیف وارد خواهد شد. تمامی دریچه‌های خریدن زمان و تطویل عمر خویش به گونه‌ای که تا به حال ممکن بوده است، یکی بعد از دیگری بسته می‌شود. در این سال مجموعه‌ای از فشارهای خارجی همه جانبه‌ی سیاسی و اقتصادی از یکسو، فشارهای داخلی بی سابقه‌ی اقتصادی و اجتماعی از سوی دیگر رژیم را به سوی موقعیت تصمیم‌گیری برای حرکت استراتژیک بعدی می‌کشاند. این تصمیم هر چه باشد - سازش و تسلیم یا مقابله و جنگ - رژیم را وارد خطی می‌کند که در انتهای آن جان سالم به در نخواهد برد.

بدیهی است که در چنین شرایط کسب آمادگی برای ایفای فعال‌ترین نقش ممکن امریست بدیهی و ضروری برای تشکل سیاسی. حزب ایران آباد نیز به عنوان یک تشکل کنش‌گرا خود را برای این منظور آماده می‌سازد تا بتواند در مقابل هر سناریوی ممکن حداکثر تأثیرگذاری را داشته باشد. به همین خاطر هم به عنوان حزب و هم به عنوان جزئی از جبهه‌ی جمهوری دوم ایران ما با تمام توان همراه با ملت ایران و در جهت منافع آنها تلاش‌های خود را ساماندهی و مدیریت خواهیم کرد.

دفتر سیاسی حزب ایران آباد

۲۹ اسفند ۱۳۹۷



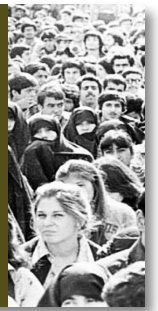
ما به دنبال ایرانیانی هستیم که اهل کار جدی و منظم هستند و توان قبول انضباط کار تشکیلاتی را دارند. ایرانیانی که به واسطه‌ی بلوغ فکری و شخصیتی خود تحمل سختی‌ها و دشواری‌های کار جمعی سازمان‌یافته را دارند و می‌آیند و می‌مانند و کار می‌کنند.

حزب ایران آباد محلی است برای این گونه از هموطنان تا بیابند و به طور مشترک کار مهم تغییر سیاسی دمکراتیک در ایران را به پیش بریم.



برای تماس و عضویت در حزب ایران آباد:

www.iraneabad.org



آزادبخواهی ما ایرانیان: گذر از یک استبداد به استبدادی دیگر

کوروش عرفانی

پیشگفتار:

در یک زمانی و در یک مقطع از تاریخ خود، هرملتی باید توفقی کند، وقت بگذارد و در آینده ای صاف و شفاف، خویش را نظاره کند تا دریابد که کیست، کجاست و چه می کند. اسیر روزمرگی رویدادها شدن، با تاریخی ماندگار بنا کردن، دو امر جداست. مردمی که به عادت به عادی بودن کنند، آینده ای بدون پیشرفت خواهند داشت. زندگی یک ملت در تلاش برای نوآوری در مسیر تاریخ خویش معنا می یابد. نه در سطح فردی و نه در زندگی جمعی، زنده بودن، زندگی کردن نیست. تداوم مشکل، چاره نیست.

این آینده ای خودشناسانه، یک الگوی تحلیلی است که، اگر با دقت ساخته شده و با وسواس صیقل خورد، اجازه می دهد چهره ای جامعه، آن گونه که هست - و نه آن گونه که عادت کرده ببیند و بپندارد - در آن آشکار می شود، با همه ی خوبی ها و بدی های خود، با همه نقاط کدر و یا جلوه های درخشان آن. هم از این روی، کپی برداری مدل خودشناسی سایر ملل، که به طور معمول به واسطه ی سستی فرهنگی و تنبلی روشنفکران بومی رخ می دهد، نتیجه ی خوبی در روند کشف خویش، به همراه نمی آورد. نیاز به یک دستگاه نظری بومی است که، ضمن الهام از دانش جهان شمول و تجارب عمومی تاریخ بشر، ویژگی ها و وجوه منحصر به فرد یا کمیاب آن جامعه را در برگیرد.

*

آن چه در زیر می آید تلاشی است ابتدایی، اما صریح، برای بنای این دستگاه نظری. چه، اگر آن را خوب به پا کنیم، می توانیم در بالگه خویش نظر کرده و دریابیم که فلاکتی که بر کشورمان حاکم است، تا چه حد، حاصل شرارت بیگانگان و تا کجا از ماست که بر ماست.

نگارنده ادعایی در مورد درستی دستگاه نظری پیشنهادی خویش ندارد، اما تردید نیست که باید از جایی آغاز کرد و در این مسیر، می بایست تعارف های همیشگی و باورهای کاذب خود بزرگ بینی یا خودحقیر بینی را کنار گذاشت.

بدون شک، در نهایت، این از برآیند خرد جمعی است که چنین چارچوب مفهومی شکل و قوام می یابد و به این خاطر نیز از برجسب فردگرایی و قبیله گرایی رها بوده و می تواند، با اطمینان خاطر، مورد استفاده ی همه کسانی قرار گیرد که می خواهند، لختی در شتاب تاریخی خود، به سوی ناکجاآبادهای پیاپی، درنگ و عمیق، در احوال خویش نظر کنند.

مقدمه:

تولید و بازتولید استبداد در طول تاریخ بشر دلایل مشترک و در درون هر جامعه، علت های ویژه ی خود را دارد. دو عنصر درتولد و بقای استبداد ایرانی سهم داشته اند: (۱) عرض جغرافیایی سرزمین ما و (۲) طول بلند تاریخ مان. ترکیب این دو، زیرساخت های اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی منحصر به فردی را آفریده که یکی از سخت جان ترین، خشن ترین و طولانی ترین اشکال استبدادگری در طول تاریخ بشر را رقم زده است.

پراکندگی جغرافیایی و تنوع آب و هوایی ایران زمین، از همان ابتدا، درجه ای از پیچیدگی مدیریتی را می طلبیده که جز با یک نظام متمرکز قابل اعمال نبوده است. هر گونه شکل دیگری از حکومتگری در این مجموعه ی اقلیمی متنوع و در عین حال به هم پیوسته - به جز تمرکز قدرت - به سختی قابل تصور می نماید. همین تنوع، بعدها، با کشف منابع زیرزمینی جدید برجسته تر می شود. در برخی مقاطع، ناهم اندازگی وزن و اهمیت مناطق ایران بر اساس پارامترهایی مانند پرآبی/کم آبی، دامداری/کشاورزی و یا پرجمعیتی/کم جمعیتی قابل سنجش بوده است. اما در یک قرن گذشته، هم چنین، دو گانه ی نفتی/غیر نفتی و یا پرامکاناتی/کم امکاناتی نیز بر آن افزوده شده است.

در اعصار کهن، هر سرزمینی که دربرگیرنده ی تفاوت هایی این گونه عظیم و ماندگار در منابع طبیعی، انسانی و مادی میان میان ساکنان پراکنده ی خود بوده، تنها با ابزار حکومت قوی متمرکز قابل اداره بوده است. در این گونه از ممالک، مانند کشور ما، تقسیم داوطلبانه و صلح آمیز منابع، دشوار و

کلان، بیرونی و درونی و بالا و پایین حیات تاریخی ایران فراهم کند.

این سامانه دردل خود منطقی را برپا کرده که می‌توان از آن به عنوان مثلث استبدادگری یاد کرد. سه ضلع این مثلث عبارتند از: استبدادسالاری، استبدادپذیری و استبدادمنشی. این سه، مکمل و علت و معلول یکدیگرند.

• **استبداد سالاری:** به معنای به کار بستن رفتار استبدادی توسط قدرت از بالاست: قدرت حکومتی یا قدرت تصمیم‌گیری.

• **استبداد پذیری:** به معنای پذیرش رفتار استبدادی و تن دادن به آن است.

• **استبداد منشی:** به معنای بازتولید رفتار استبدادی است.

• برای درک بهتر این مثلث و منطق حاکم بر آن اشاره کنیم که «استبداد» به معنای نفی اراده‌ی دیگری است برای تحمیل اراده‌ی خویش. براین اساس می‌توانیم قدری دقیق‌تر بر این مثلث و اضلاع آن بنگریم:

• **استبداد سالاری:** بهره‌برداری از قدرت برای نفی اراده‌ی دیگری و تحمیل اراده‌ی خود.

• **استبدادپذیری:** قبول نادیده گرفتن اراده‌ی خود و تن دادن به اراده‌ی تحمیل‌شده‌ی قوی‌تر از خود.

• **استبداد منشی:** بازتولید نفی اراده‌ی دیگری و تحمیل اراده‌ی خود به سوی ضعیف‌تر از خود.

در استبداد، یکی وجود معنوی دیگری را نفی می‌کند تا وجود مادی او را تسخیر و به خدمت خود درآورد. از همین روی، تبلور استبداد نفی ارزش جان و کرامت دیگری و پایمال ساختن حقوق انسانی و شهروندی اوست.

از این منظر نیز این مثلث چنین تدقیق می‌شود:

• **استبداد سالاری:** نفی وجود معنوی اعضای جامعه برای به خدمت گرفتن جسم و ثروت آنان.

• **استبدادپذیری:** صرف نظر از وجود معنوی خویش و قرار دادن جسم و ثروت خویش در اختیار مستبد.

• **استبدادمنشی:** نادیده گرفتن وجود معنوی خویش و دیگران و بسنده کردن به معامله با جسم و ثروت.

این سه وجه چنان در هم تنیده شده‌اند که هریک دیگری را تولید کرده و توسط دیگری بازتولید می‌شود. این مثلث، بدون وقفه ادامه می‌یابد تا زمانی که یکی از اضلاع آن از کار بیافتد و امکان بازتولید دو ضلع دیگر نباشد. تا آن موقع آن چه داریم این است که انسان ایرانی در پایین به همان اندازه استبدادی

حتی ناممکن می‌نماید؛ نیاز کارکردی به یک اراده‌ی از بالاست تا نوعی از تقسیم منابع را تجویز و به نوعی، تحمیل کند. به عبارت دیگر، توزیع عادلانه‌ی ثروت‌های منطقه‌ای میان مناطق وجود نداشته، بلکه، نوعی تعیین تکلیف تحکمی اعمال می‌شده که به طور مشخص و در طول تاریخ، به جای آن که در پی توزیع عادلانه‌ی ثروت‌ها در سطح ملی باشد، معادل انحصار ثروت‌ها در دست حاکم و توزیع کمابیش عادلانه‌ی فقر در کل کشور بوده است.

در کشور ما، برخلاف سرزمین‌های اروپایی، که قاعده‌ی حکومتگری بر تأمین امنیت عمومی با هدف تولید ثروت است، قاعده بر اعمال زور و خشونت برای تصاحب ثروت بوده است. ذلت و فقر مردم ایران در اعصار مختلف و از جمله، در دوران صفویه و قاجار، نماد چنین منطق قدرت زورگویانه در ایران است. فرمول بسیار روشن بود: تمرکز ثروت در بالا، مدیریت فقر در پایین. با وجود تلاش سلطنت پهلوی برای استقرار نوعی از توزیع ثروت به جای فقر، به دلیل خصلت ناعادلانه‌ی بارز این توزیع، تحولی کیفی رخ نداد و رژیم اسلامی پس از انقلاب، بار دیگر کشور را به سوی الگوی توزیع عادلانه‌ی فقر در پایین از طریق تصاحب متمرکز ثروت‌ها در بالا به ایران برگرداند. این چهل سال بعد از انقلاب، از این حیث، بازتولید سریع و فشرده‌ی خصلت‌های ساختاری چهار هزار سال تاریخ ایران است: غارت ثروت در دست شبکه قدرتمندان در بالا و اداره‌ی خشن فقر فراگیر در پایین.

پس می‌توان گفت که شکل‌بندی اقتصادی، اجتماعی و سیاسی ما برخاسته از یک جغرافیای ویژه است که در آن، سرزمین ایران، با تنوع منطقه‌ای بیش از حد نقش و سهم تولید ثروت، شانس برای نوعی از تساوی موقعیت‌ها، برقراری توازن قدرت و لذا، بستری حتی بالقوه برای دموکراسی پیدا نکرد. این در حالی است که نبود تمرکز قدرت برای مکیدن ثروت در غرب، دست کم به طور بالقوه، شانس بروز دموکراسی را در آینده‌ی تاریخ اروپا افزایش می‌داد. این اما یگانه دلیل بقای استبداد در ایران نبود.

طول تاریخی عمر این کشور نیز مزید بر علت شده است. به واسطه‌ی عمر طولانی سامانه‌ی کلان تمرکز ثروت در دست حکومت و توزیع تحمیلی فقر در میان همگان، استبداد، به عنوان «یگانه» سازوکار لازم برای حفظ و بقای این نوع از روابط، فرصت لازم را یافته تا در لایه‌های عمیق انسان ایرانی و جامعه‌ی ایرانی رخنه و لانه کند. پس، نقش زمان این بوده که فرصت کافی را برای جا انداختن استبدادگری در سطوح خرد و

یکی بعد از دیگری، بسترساز جایگزینی یک استبداد با استبدادی دیگر شده است. از دل هیچ یک از آنها آزادی برنیامده و محصولشان چیزی جز همان استبداد کهنه، با شکل و رنگی تازه، نبوده است. مبارزه برای آزادی نامی است بر تلاش ناخودآگاه انسان ایرانی جهت بازتولید استبداد.

هشدار برای مقطع فعلی:

این خطر امروز نیز به نحو بارز و آشکاری در کشورمان و در اپوزیسیون ایرانی پیدا و هویداست. و مگر می‌توانست جز این باشد؟ ما همگی محصول چند هزار سال تاریخ استبدادساز هستیم و این تصور که اینک، به واسطه‌ی درد و رنج و فقر و یا مهاجرت تبعیدوار، می‌توانیم چیز دیگری باشیم، تصوریست خام و دور از واقعیت. عینک تاریخی ما فقط استبداد را می‌بیند. ما کور رنگی آزادی داریم.

پس، اگر این استبدادگرایی چند هزارساله و لایه‌بسته در عمق فرد و جامعه‌ی ایرانی یک واقعیت مستمر و پایدار است، چگونه می‌توانیم در مقطع فعلی به این تصور و توهم دامن بزنیم که این بار، با قیام و تلاش برای کنار زدن رژیم جمهوری اسلامی، قرار است به «آزادی» دست یابیم و از رفتن به سوی یک حکومت استبدادی حتمی دیگر پرهیز کنیم؟

برای این پرسش هیچ پاسخ آماده‌ای موجود نیست، لیک می‌توان با یک گام مهم آغاز کرد و آن بازشناسی استبدادگری خود و جامعه‌مان است. یعنی، هر چند سخت و دردناک، بپذیریم که ما استبداد زده‌ایم و بدون آن که بخواهیم، در رفتار سیاسی خویش در مسیر تغییر، به سوی بازتولید استبداد در حرکتیم. نمی‌خواهیم این گونه باشد، اما هست. به رسمیت شناختن این امر می‌تواند گام نخست رهایی از این طلسم خودساخته‌ی تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران باشد. چه اگر استبداد دوام آورده و اگر تمامی تلاش‌های یک قرن اخیر ما نتیجه‌ای معکوس داشته، از جمله به این خاطر است که هرگز در مسیر جنب و جوش سیاسی خویش

ادامه مطلب در صفحه ۷

فکر می‌کند که حکومت استبدادی در بالا. حکومت استبدادی در ایران به همان درجه گرایش خودکامگی دارد که انسان ایرانی. این همگونگی و همسویی جوهره‌ای فرد و ساختار سبب شده است که تضاد فرد، به عنوان قربانی استبداد، با ساختار قدرت استبدادگر بیشتر بر سر شکل، اندازه و ساز و کار باشد و نه بر سر جوهر و ذات و ماهیت. زیرا چنان چه گفته شد به واسطه‌ی عمر طولانی استبداد، کرامت ذاتی انسان استبدادزده نفی و در کورس‌های تاریخ خویش گم شده است. حقوق انسانی مفهومی نظری است برای کتاب و کلاس، نه یک واقعیت در زندگی فردی و اجتماعی. آزادی، واژه‌ی شیک سیاسی است، نه نیاز حیاتی انسان ایرانی.

این تهی شدن جامعه از جوهر آزادیخواهی سبب شده که مبارزه‌ی ضد استبدادی ایرانیان، رنگ و بوی استبدادی بگیرد. هر تلاش آنها برای نابودی استبداد تجربه‌ی دیگری می‌شود برای بازتولید شکل دیگری از استبداد. به همین خاطر است که ره به آزادی، به عنوان غایت ناگزیر مبارزه‌ی انسانی، نمی‌برد، به آسانی می‌شکند و در صورت موفقیت در کسب قدرت، حدیث تازه‌ای می‌شود از بازتولید استبداد در ساختار قدرت.

انسان ایرانی به واسطه‌ی درونی کردن عمیق استبداد قادر به تزریق آزادمندی، حتی در رفتار مبارزاتی خود نیست؛ به همین دلیل، وقتی به جنگ استبداد می‌رود، ناخودآگاه، روش مبارزاتی خویش را به گونه‌ای شکل می‌دهد که، در مسیر محور یک حاکمیت استبدادی، به بازتولیدگر استبداد بدل می‌شود.

از این روی است که وقتی حکومت دیکتاتوری را، با یک هزینه‌ی سنگین، سرنگون می‌کند، با تحمیل هزینه‌ای مشابه به جامعه، یک حکومت استبدادی دیگر را جایگزین آن می‌سازد.

این روند سبب شده است که حرکت‌های «آزادخواهانه»‌ی او، در قالب‌ها و موقعیت‌های مختلف، به نام «نهضت» مشروطه، «جنبش» ملی شدن نفت و یا «انقلاب» پنجاه و هفت، در نهایت،

اگر استبداد دوام آورده و اگر تمامی تلاش‌های یک قرن اخیر ما نتیجه‌ای معکوس داشته، از جمله به این خاطر است که هرگز در مسیر جنب و جوش سیاسی خویش درنگ نکرده‌ایم، تا در خویش نظر کنیم و بینیم که آیا ما، به عنوان وارثان هزاران سال استبدادزدگی فردی و ساختاری، می‌توانیم کار دیگری جز بازتولید استبداد کنیم. آیا نفی اراده‌ی دیگری را به عنوان امر بدیهی کنش سیاسی شناختن می‌تواند چیزی جز خودکامگی به بار آورد؟ آیا ما که دیگری برایمان وجود معنوی ندارد، می‌توانیم جز در مورد به خدمت گرفتن ابزاری او بیاندیشیم؟

هر بار این استبدادزدگی نهادینه شده در رفتار فردی و عملکرد جمعی به گونه‌ای عمل می‌کند که ما در خیالات فردی و جمعی خویش به سوی چشمه‌سار آزادی می‌دویم اما، با لبان تشنه‌ی آزادی، از سراب استبداد و خشونت سر در می‌آوریم.

وقتی آمدیم و همین نکته‌ی تکرار شده را برای خود جا انداختیم، به مثابه «برده ای که نام آزادی را شنید و دیگر برده نیست» ما نیز، چون پذیرفته‌ایم که استبدادگر هستیم، شاید بتوانیم باز تولید کننده‌ی یک استبدادگری دیگر نباشیم. چون پذیرفته‌ایم استبدادپذیر هستیم، شاید استبدادپذیری را ترویج نکنیم. چون پذیرفته‌ایم که استبدادمنش هستیم، شاید در پی تغییر منش استبدادی خود برآییم. می‌گوییم شاید، چون کار به همین جا ختم نمی‌شود.

پس از آن که در کمال شجاعت و صداقت، سرشت تاریخی آزادی‌کشی خویش و حتمی بودن سرنوشت استبدادی مبارزه‌ی ضد استبدادی خود را پذیرفتیم، پرسش دیگری به طور منطقی در مقابل ما ظاهر می‌شود: چگونه به عنوان استبداد زده، از باز تولید حتمی استبداد خودداری کنیم؟ این جاست که در می‌یابیم قبل از این که انقلاب کنیم، باید در انقلابی‌گری خویش انقلاب کنیم. یعنی، برای یک بار هم که شده، خود را «مجبور» و «موظف» کنیم که شیوه‌ای را برای پایین کشیدن استبداد و جایگزینی آن انتخاب کنیم که راه را، نه فقط در شعار و نیت‌های خیرخواهانه‌ی ما، که در عمل، بر بازسازی استبداد در کشورمان ببندد. این که می‌گوییم نه فقط در نیت و قصد خوب، به خاطر این است که عمق ریشه‌های استبدادی در رفتارهای فردی و جمعی ما به حدی است که هر گونه اطمینانی به خود می‌تواند یک اعتماد به نفس کاذب و فریبنده از آب درآید. این در حالیست که اگر خلاقیت تهیه و طراحی یک مکانیزم عینی ضد استبدادی را داشته باشیم، چه بسا، یک مجموعه از سازوکارهای نهادینه و با نظارت آگاهانه‌ی جمعی، این بار بتوانیم مانع از این باز تولید تکراری و شوم خودکامه‌سالاری شویم. تنها شانس مان این بار این است که برخلاف دفعات قبل، از استبدادگرایی خویش خبر داریم.

این که این مکانیزم رهاییبخش چیست، چگونه است و چه می‌توان کرد، موضوع یک کار فکری جمعی باید باشد که در آن، خردمندان، صاحب نظران و تجربه‌داران سهیم خواهند بود. نگارنده به سهم خویش در آینده نکاتی را در این باب خواهد نوشت. اما هدف از نوشتار کنونی طرح مسئله بود و نه ارائه‌ی جواب، که تلاشی جدا و در خور را می‌طلبد. #

درنگ نکرده‌ایم، تا در خویش نظر کنیم و ببینیم که آیا ما، به عنوان وارثان هزاران سال استبدادزدگی فردی و ساختاری، می‌توانیم کار دیگری جز بازتولید استبداد کنیم. آیا نفی اراده‌ی دیگری را به عنوان امر بدیهی کنش سیاسی شناختن می‌تواند چیزی جز خودکامگی به بار آورد؟ آیا ما که دیگری برایمان وجود معنوی ندارد، می‌توانیم جز در مورد به خدمت گرفتن ابزاری او بیانده‌ایم؟

چون به این توقف اندیشه‌ورزانه‌ی مهم و ضروری تن در نداده‌ایم، پیوسته غرق در احساس‌گرایی سطحی و اضطراب‌گرایی عادت شده‌ایم هستیم که در دل هیاهوهای بسیار، بی‌سر و صدا، ما را از یک حکومت خودکامه به یک رژیم دیکتاتوری دیگر رهنمون شده است. نوعی از جبر خودساخته‌ی تاریخ.

شاید بشود گفت که تنها نقطه‌ی امیدمان، برای پرهیز از تکرار مکرر خطاهای تکراری، این است که داریم در مورد آن سخن می‌گوییم و آن را با صراحت فرموله کرده و خود را در این باره مستثنی نمی‌کنیم؛ چرا که استثنایی برای این قاعده یا نیست، اگر هم هست به حساب نمی‌آید. اما اگر بتوانیم این نقطه‌ی امید را پرورش دهیم شاید روزی شانس برون رفت از این بن‌بست جان سخت تاریخی استبدادگری را داشته باشیم.

پرورش این نقطه‌ی امید به معنای آنست که بعد از به رسمیت شناختن خصلت استبدادزدگی خود، بر این امر واقف باشیم که در حالی که غرق در توهم مبارزه برای کسب «آزادی» هستیم، در واقع در مسیر بازسازی استبداد دیرین گام برمی‌داریم. در این راه باید همه‌ی خوش باوری‌ها و فرضیات که «این بار متفاوت خواهد بود» را کنار بگذاریم و به جد، قبول کنیم که یک راه غلط، با هزار بار طی شدن، به مقصد درست نمی‌رسد. بپذیریم که ما در هیچ یک از نهضت‌ها و جنبش‌ها و انقلاب‌های قبلی‌مان نیز به طور عمد نمی‌خواستیم استبداد را باز تولید کنیم، اما کرده‌ایم. تکرار می‌کنم، نه به خاطر این که این گونه خواسته‌ایم، چون جز این نمی‌توانسته‌ایم. گویی همه‌ی راه‌ها برای ما به دیکتاتوری ختم می‌شود.

ما مبارزینی را که برایمان آزادی به ارمغان آورده‌اند به زندان افکنده و کشته‌ایم تا بتوانیم بساط دیکتاتوری پایین کشیده شده توسط آنان را باز احیاء کنیم. و هر بار هم که به خونخواهی آن آزادخواهان به بند یا دار کشیده شده برپاخواسته‌ایم برای آن بوده که رژیم سرکوبگر را با یک نظام دیکتاتوری جدید جایگزین کنیم. هر موج از انتقام قربانیان حاکمیت استبدادی موج دیگر قربانیان حاکمیت جدیدی از همان جنس را برانگیخته است. و

انتخاب اپوزیسیون برای آینده ی ایران: منافع ملی یا منافع نئولیبرالیسم؟

کامران مهرپور

کشور ما، همانند بسیاری از کشورها، از امواج تغییرات جهانی به دور نبوده و در طول تاریخ اخیر چندین بار شاهد این تحولات بوده ایم. ولی موج آتی در راه بسیار عظیم تر خواهد بود و می تواند تبعات عمیق سیاسی، اقتصادی و اجتماعی ایران داشته باشد.

با نگاه به چند نمونه ی تاریخی قرن گذشته می توان اثرات روند جهانی شدن در ایران را دید. مثال اول کشمکش های دو ابرقدرت جهانی پس از جنگ دوم جهانی است، که طی آن به دلیل تهدید امریکا به استفاده از سلاح اتمی، شوروی از آذربایجان خارج شد و به دنبال آن، اعضای حزب دمکرات آذربایجان یا مورد یورش و قلع و قمع قرار گرفتند و یا مجبور به خروج از ایران شدند. جنبش آزادیخواهان در کردستان نیز همزمان سرکوب شد. اینجا مقصود قضاوت تاریخی در مورد ماهیت این حرکت های اجتماعی و سیاسی نیست و نباید باشد. موضوع اصلی این است که نتیجه ی مطلوب از تلاش ما برای آزادی و مردم سالاری حاصل نشد. در دورانی که جنبش های آزادیبخش و خواهان استقلال در تمامی جهان به دنبال رهایی از یوغ قدرت های استعماری بودند، در ایران نیز شاهد مبارزات پراکنده در راستای دمکراسی خواهی می شویم که پس از چند سال تلاش، به نهضت ملی شدن صنعت نفت و مقبولیت فکری جبهه ی ملی با رهبری دکتر مصدق می انجامد.

نمونه ی تاریخی دیگر، دوران جنگ سرد و رقابت بین دو ابرقدرت امریکا و شوروی در دهه ی پنجاه میلادی است که در آن، به همت بنگاه های سخن پراکنی بی بی سی و یا «رادیو اروپای آزاد»، هیستری یا ترس از کمونیسم به اوج خود می رسد. و این همزمان می شود با کودتایی که انگلستان

و امریکا در کشور ما ایران بر علیه دولت دمکراتیک دکتر مصدق در ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ به اجرا گذاشتند. در همین دوران شاهدیم که حتی کشورهای مثل ایالات متحده امریکا از بازتاب حرکت های کلان در امان نمی مانند و افرادی مانند سناتور مک کارتی^۱ (McCarthy Hearing) مورد تعقیب و محاکمه قرار می گیرد. امری که جامعه ی روشنفکری و نویسندگان و فعالان سینمایی این کشور را تکان داد و زندگی بسیاری از دگراندیشان آمریکایی را متلاشی شد.

به همین ترتیب می بینیم در دهه های شصت و هفتاد میلادی، زمانی که ایده های رهایی بخش کسانی همچون رژی دبره^۲ (Régis Debray) و موفقیت مبارزات چریکی، به ویژه در کوبا، امید در دل میلیون ها جوان در کشورهای تحت استثمار نوین برافروخته بود، در ایران ما نیز جوانان از سر ناچاری و به دلیل نبود آلترناتیو دیگر برای ابراز منویات و خواسته های حق طلبانه ی خود، در مقابله با استبداد، با از جان گذشتگی و زیر پرچم فدایی و مجاهد خلق، رو به مقاومت چریکی آورده و حرکت هایی مانند جنبش سیاهکل را رقم می زنند.

در دهه ی بعدی، در سال ۱۹۷۶، با انتخاب جیمی کارتر به سمت ریاست جمهوری امریکا که با سیاست توسعه ی حقوق بشر بر سر کار آمده بود؛ در کشور ما هم ایرانیان تشنه ی آزادی توانستند از روزنه ای که به واسطه ی این سیاست در اختناق وقت پیش آمده بود استفاده کنند و با ابراز مطالبات سیاسی و حقوق شهروندی، جنبش اجتماعی سال های ۱۳۵۶ و ۱۳۵۷ را به راه بیندازند. جنبشی که در ابتدا خواسته ها و شعارهایش حول محور آزادی زندانیان سیاسی و انتخابات مردمی دور می زد، اما به دلیل بی اعتنائی نظام حاکم به آن پس از چند ماه به خواسته ی برکناری شاه مبدل شد.

ادامه مطلب در صفحه ۹

¹ https://en.wikipedia.org/wiki/Army%E2%80%93McCarthy_hearings

² https://en.wikipedia.org/wiki/R%C3%A9gis_Debray

اثرات مخرب این سیاست اقتصادی، همچون "رانت خواری" و فساد افسار گسیخته ی مالی حاکمان اسلامی از یک سو و محرومیت و ریاضت اقتصادی فرودستان جامعه از سوی دیگر، خود را در ایران به مراتب آشکارتر و فاجعه بارتر از دیگر کشورهاست نشان می‌دهد. هر چند آن گونه که اربابان و معماران سرمایه داری جهانی ترسیم کرده بودند، در کشور ما هنوز تمامی جوانب سیاست نئولیبرال به درستی و به طور اجرا نشده است؛ از جمله، ادغام ساختار اقتصادی ایران در سیستم سرمایه داری جهانی و فراهم شدن "آزادی های فردی" که اجرای دقیق این جهان بینی را می طلبد.

فراموش نکنیم که «آزادی های فردی» مد نظر لیبرالیسم با دموکراسی تفاوت اساسی دارد. چرا که با احقاق دموکراسی در یک جامعه و استفاده از مکانیزم های دموکراتیک به وجود آمده می‌توان آزادی های فردی را مهیا کرد، اما نه برعکس. به همین دلیل شاهدیم که تکیه و تمرکز برخی از فعالان قلابی رژیم ساخته و به درون اپوزیسیون واقعی خارج از کشور پرتاب شده، فقط و فقط به روی آزادی های فردی است و از پرداختن به اصل ماجرا که همانا کنار زدن استبداد و برقراری دموکراسی در ایران است طفره می روند.

از دیگر ویژگی ها و الزاماتی که نئولیبرالیسم اسلامی از منظر پدرخوانده های جهانی اش هنوز نتوانسته فراهم کند، ادغام اقتصاد ایران در سیستم سرمایه داری جهانی است. همان مأموریتی که برای اصلاح طلبان حکومتی در نظر گرفته شد و یکی از دلایل ظهور این جناح در ایران و پشتیبانی غرب از آنان بوده و هست.

در طول مذاکرات برجام و حتی در مقدمه چینی آن از که سال ۲۰۰۹ میلادی آغاز شده بود، پیام سیاستگذاران جهانی نئولیبرالیسم به حکومت اسلامی مستقر در تهران همواره این بود که باید این نظم را به تمامی اجرا کنید وگرنه دسته ی دیگری را برای اجرای آن به جای شما خواهیم نشانند، بخوانید تغییر رژیم (Regime Change).

اینست خلاصه ی داستان تحریم ها: یا رژیم اسلامی به بهای قربانی کردن لایه های محروم و قشر زحمت کش اقتصاد ایران را در سرمایه داری جهانی ادغام می کند، و یا با عدم قبول آن، در بدترین شرایط استثمار نوین قرار می گیرد و در چنگال تحریم های شدید و روزافزون له می شود!

در این راستا شاهدیم، که در اوج بحران اقتصادی دهه ی هفتاد میلادی، راهکاری که میلتون فریدمن³ (Milton Friedman) از دانشگاه شیکاگو پیشنهاد می‌کند، پس از کودتای پینوشه، ابتدا در شیلی به آزمایش گذاشته می‌شود، و پس از آن که جواب داد توسط ریگان و تاچر در امریکا و بریتانیا اجرایی می‌شود.

پس از سقوط اتحاد جماهیر شوروی و بلوک شرق که از سوی اندیشمندان کشورهای غربی "پایان تاریخ" نام گرفت، همزمان با گسترش جهان بینی جدید نئولیبرالیسم به موازات رشد پرشتاب و لگام گسیخته ی سرمایه داری جهانی شده (Globalism) در دنیا، در دل جمهوری اسلامی "ضد غرب" در ایران نیز شاهدیم که گرایش نئولیبرال در زمان ریاست جمهوری رفسنجانی، آرام آرام جا باز کرده و تمامی دولت های پس از او کارگزاران این سیاست می‌شوند و آن را پی می‌گیرند. نمونه ی بارز آن، برداشتن سوبسیدهای دولتی و پرداخت یارانه های نقدی توسط دولت احمدی نژاد بود در مسیر تحقق سیاست های نئولیبرال در ایران و خدمت به سرمایه داری جهانی شده. عوارض و اثرات مخرب این سیاست اقتصادی-سیاسی در ایران، انباشت هر چه بیشتر سرمایه در دست مافیاهای قدرت و ثروت و افزایش سرسام آور فاصله ی طبقاتی بود. امری که به دلیل کاهش قدرت خرید طبقه متوسط و قشرهای پایین جامعه و ناتوانی آنها در تهیه کالاها و خدمات، در نهایت بحران اقتصادی بزرگ سال های ۲۰۰۷-۲۰۰۸ به دنبال داشت.

جهان بینی نئولیبرال، در تمامی کشورها با ویژگی های مشترکی خود را نشان می دهد که عبارت اند از:

- آزادی عمل گسترده و همه جانبه ی بخش خصوصی
- خصوصی سازی و انتقال ثروت دولتی به ثروت شخصی
- کوچک کردن دولت و کوتاه کردن دست آن در دخالت در بازار آزاد
- حذف سوبسیدهای دولتی
- تضعیف تشکل های کارگری، وضع قوانین کار ضد کارگری
- تقلیل مالیات برای صاحبان سرمایه

³ https://en.wikipedia.org/wiki/Chicago_Boys

انتخاب اپوزیسیون برای آینده ی ایران: منافع ملی یا منافع نئولیبرالیسم

• یکم نیروهایی که برای انتخاب دمکراتیک مردمی ارزش قائل هستند،

• دوم نیروهایی که چشم به انتصاب از جانب اربابان نئولیبرالیسم جهانی را دارند.

چه بسا غرب هنوز امیدوار است که سردمداران رژیم اسلامی تمامی شرایطش را بپذیرند و بدون دست زدن به ساختارها و با چند تغییر روبنایی و سهم دهی بیشتر به سرمایه داری جهانی، به غارت و چپاول ادامه دهند. اما اگر چنین نشود، نئولیبرالیست های جهان به دنبال بر سر کار آوردن جناح حلقه به گوش خود خواهد رفت، هرچند که کشاندن مردم به خیابان ها لازم شود.

در این برهه حساس تاریخی، همه احزاب و سازمان های سیاسی باید تکلیف خود با این دو بلوک سیاسی را روشن کنند، انتخاب کنند و به اطلاع همگان برسانند که آیا در صف جریانات مردمی آزادیخواه و دمکرات ایران قرار دارند و یا این که قصد دارند تابع سیاست های نئولیبرالیستی دیکته شده باشند. دیگر بین دو صندلی نشستن امکان پذیر نیست. انتخاب دیگر بین جمهوری و مشروطه سلطنتی نیست، گزینه ایست ریشه ای تر و جدی تر از این جدل شکلی و صوری! #

این بحث امروز از آنجا اهمیت می یابد که سیاست نئولیبرالیسم در سطح جهانی به بن بست رسیده و در بسیاری از کشورها، بر سر کار آمدن رژیم های نئوفاشیستی و یا شبه فاشیستی به عنوان راه برون رفت از این بن بست انتخاب شده است. آمریکا، فیلیپین، مجارستان و برزیل از این جمله هستند. آیا کشور ما از این قاعده مستثنی خواهد شد؟ یا این که علاوه بر استبداد اسلامی، شاهد ظهور شبه فاشیسم در ایران هم باید باشیم؟

از خود بپرسیم، این "دسته دیگر" که توسط سیاستگزاران نئولیبرالیسم به رخ جمهوری اسلامی کشیده شده و می شوند که اگر مطیع امیال ما نشوید، آنها را جایگزین شما می کنیم چه کسانی هستند؟ همان جریاناتی که به صورت پیگیر در رسانه های همچون من و تو، بی بی سی و صدای امریکا به عنوان «آلترناتیو» و «اپوزیسیون» مطرح می شوند.

بر همگان روشن است که حکومت اسلامی هرگونه مشروعیت داخلی و داخلی را از دست داده و گرفتار در گرداب بحران های ساختاری، ملت ایران آماده می شوند که به عمر کثیف آن پایان دهند. در این برهه، دو بلوک اصلی در برای جایگزینی این رژیم خود را نشان می دهند:

کانال دیدگاه را در فضای مجازی حمایت کنید!



نقش حزب و جبهه در رهایی کشور از بحران



کوروش عرفانی

حرکت کرده و کشور را نجات دهد. این قشر آگاه در جامعه ی ایران و در میان ایرانیان خارج از کشور حضور دارند و می توانند عمل کنند. البته تعداد آنها زیاد نیست، اما در عوض با یک بستر اجتماعی گسترده ی ناراضی طرفند که می تواند به راحتی برای حرکت های سرنوشت ساز به جنبش درآید. وظیفه ی این بخش آگاه و مسئولیت پذیر جامعه بهره برداری از این نارضایتی عمومی است تا بتوان نیروهای اجتماعی معترض را به سوی کنش های مهم و تعیین کننده هدایت کرد.

اما این یک زنجیره است. یعنی خود این نیروی آگاه و مسئولیت پذیر هم به طور لزوم و به شکل مکانیکی به سوی به حرکت درآوردن جامعه نمی رود. این نیرو نیز به سهم خود نیاز به یک تشکل سیاسی راهنما و پیشرو دارد. کار احزاب و سازمان های سیاسی هم اینست که این نیروی سیاسی مستعد و آماده را سازمان دهی کرده و برای جنبش گسترده ی اجتماعی هدایت کند. تحزب ابزار شهروندانی است که می خواهند در تعیین سرنوشت جامعه نقش داشته باشند.

نقش یک حزب:

با این درک بود که نگارنده و یاران دیگر در تاریخ بیست و نهم اسفند ۱۳۹۲ حزب ایران آباد را تاسیس کردیم. ۴ در مرامنامه و برنامه ی سیاسی این حزب آمده است که قیامی که ما برای کنار زدن استبداد کنونی در ایران می خواهیم «قیام توده ای» نیست. یعنی حرکتی وسیع اما مبتنی بر احساسات و بدون آگاهی یا قدرت تشخیص درست منافع جامعه. بلکه سفارش شده است که ما خواهان قیام «نیروهای آگاه و مسئولیت پذیر» جامعه هستیم. کسانی که می توانند تشخیص دهند برای منافع جمعی چه خوب است. این نیروها می توانند با پیوستن به حزب و یا با دنبال کردن آموزش ها و تحلیل های حزب، خود را برای کار جمعی سازمان یافته در جهت روشنگری و هدایت بخش ناراضی جامعه فعال سازند.

بسیاری از جوامع در مسیر تاریخ خود به بحران هایی سخت بر می خورند. در این بحران ها آن چه بیش از همه به آنها کمک می کند همسویی و همدلی حکومت و مردم است. یعنی تصمیم گیرندگان در بالا منافع مردم در پایین را در نظر می گیرند و مردم، به این واسطه، با دولتمردان همکاری می کنند. اما وقتی یک جامعه ی بحران زده دچار قهر میان حکومت و مردم است، شانسی بسیار کمی دارد که از آن بحران رهایی یابد. در این جاست که اعضای جامعه در مقابل یک انتخاب سخت قرار می گیرند: یا به حکومت بی لیاقت و فاقد مشروعیت مردمی اجازه دهند که آن بحران را عمیق تر و وخیم تر کرده و به فاجعه و نابودی آن کشور بکشاند و یا این که با قیام و مبارزه، آن حکومت نامردمی را کنار زده و قدرت و تصمیم گیری و اختیارات را به دست یک دولت لایق و مردمی بسپارند.

شرایط ایران اکنون چنین است. کشورمان غرق در بحران های متعدد است: بحران اقتصادی (رکود تورمی حاد)، بحران اجتماعی (فروپاشی اخلاق و انحطاط روابط جمعی)، بحران سیاسی (آشفستگی و ماهیت مافیایی قدرت)، بحران زیست محیطی (کمبود آب و غیر قابل زیست شدن محیط طبیعی سرزمین ایران)... این بحران ها در هم تنیده اند و همدیگر را تقویت و تشدید می کنند. هر یک به تنهایی برای نابودی کشور کافی است و اینک همه ی آن ها به طور فزاینده در این مسیر دست به کارند.

اما از سوی دیگر وقتی مردم عادی در مقابل این تابلوی سیاه و تاریک قرار می گیرند، موضوع برایشان چنان وحشتناک و مشکل برایشان آن قدر بزرگ است که حتی تصور واکنش و عمل برای رفع و حل آن هم سخت است، چه رسد به عمل و اقدام! در این شرایط است که نقش بخش آگاه و مسئولیت پذیر جامعه برجسته می شود. بخشی که به واسطه ی قدرت تشخیص درست منافع جامعه می تواند به طور جمعی در مسیری عقلانی

ادامه مطلب در صفحه ۱۲

شروع این حرکت همانا کنار زدن حکومت نالایق و ضد میهنی کنونی است. بساط حکومت مبتنی بر مثلث آخوند-پاسدار-گنده بازاری ها باید برچیده شود و به جای سه ضلعی جهل، ترس و فقر، مثلث آگاهی، آزادی و آبادی حاکم شود. این تنها در صورت تحقق این تغییر در حاکمیت است که راه برای کلید زدن سایر تغییرات باز می شود. بدون تغییر رژیم هیچ بهبودی نمی توان در وضعیت عمومی کشور پدید آورد.

نگارنده با این نوشتارها تلاش دارد که هموطنان آگاه و مسئولیت پذیر را به سوی احزاب و سازمان های سیاسی مردمی جلب کرده و از آنها دعوت کند که به این تشکل ها بپیوندند. باید بدانیم که بدون شکل سازمان یافته، هدفمند و برنامه ریزی شده، مبارزه برای تغییر شرایط ره به جایی نخواهد برد. تحزب شکل سازمان یافته ی مبارزه ی سیاسی است. تحزب مسیر هدفمند مبارزه ی سیاسی است. تحزب روش برنامه ریزی شده ی مبارزه ی سیاسی است و بدون آن امکان رفتن به سوی دموکراسی ممکن و میسر نیست.

حزب ایران آباد و جبهه ی جمهوری دوم^۶ مثال هایی هستند از تشکل های سیاسی که هموطنان آگاه و علاقمند می توانند از آن کسب اطلاع کرده و در صورتی که آنها را مناسب دیدند با آنها همکاری و همسویی داشته باشند. به عضویت آنها درآیند و یا با آنها همکاری و همیاری کنند. اگر هم این تشکل ها مطلوبشان نیست می توانند به سایر سازمان ها و احزاب مردمی ایرانی بپیوندند. مهم در این میان، تقویت مبارزه ی مبتنی بر تحزب و سازمان یافته است.

از یاد نبریم که این دموکراسی نیست که مشارکت می آورد، بلکه مشارکت است که دموکراسی می سازد. #

سالهاست که حزب ایران آباد، در کنار سایر تشکل های سیاسی که به این مهم مشغول هستند، به امر جذب و آموزش نیروهای مسئولیت پذیر جامعه مشغول است و این روند ادامه دارد. اما در ورای این کار، برای تحقق بخشیدن به یک جایگزین برای رژیم جمهوری اسلامی، حزب ایران آباد به همراه جریان «ایران لیبرال»^۵ یک جبهه ی سیاسی را تشکیل دادند تا بتوانند از طریق کار مشترک به نیروهای آگاه و مسئولیت پذیر این پیام را بدهند که یک تشکل وسیع تر و قویتر از این پس آماده است تا در مسیر پایان بخشیدن به عمر ننگین رژیم عمل کند.

جاده ی دو سویه:

اما همان طور که بارها گفته ایم، رابطه ی میان نیروهای سیاسی و نیروهای اجتماعی یک پیوند دو طرفه است. یعنی هر دو باید به یکدیگر توجه کنند و به همکاری با هم بپردازند. هیچ حزب یا جبهه ی سیاسی نیست که بدون حمایت مردم بتواند به جایی برسد و در عین حال هیچ قشری در جامعه نیست که بدون ابزارهای لازم بتواند در صحنه ی سیاست و تغییر اجتماعی تاثیرگذار باشد. بنابراین نیاز است به این که هم حزب سیاسی داشته باشیم و هم مردمی که از این حزب حمایت و پشتیبانی می کنند. هم جبهه ی سیاسی شکل بگیرد و هم بخش آگاه جامعه جبهه را تقویت و معرفی سازد تا پایگاه اجتماعی پیدا کند و قدرت بسیج مردمی بیابد.

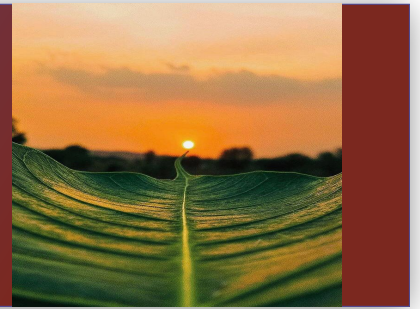
نباید فراموش کرد که برای تغییرات بزرگ به نیروی بزرگ نیاز است. جامعه ی ایران با یک تغییر کوچک و سطحی از این مجموعه ی بحران های وحشتناک رهایی نخواهد یافت. نیاز به یک دگرگونی بزرگ و عمیق ساختاری است. اما نقطه ی

رابطه ی میان نیروهای سیاسی و نیروهای اجتماعی یک پیوند دو طرفه است. یعنی هر دو باید به یکدیگر توجه کنند و به همکاری با هم بپردازند. هیچ حزب یا جبهه ی سیاسی نیست که بدون حمایت مردم بتواند به جایی برسد و در عین حال هیچ قشری در جامعه نیست که بدون ابزارهای لازم بتواند در صحنه ی سیاست و تغییر اجتماعی تاثیرگذار باشد. بنابراین نیاز است به این که هم حزب سیاسی داشته باشیم و هم مردمی که از این حزب حمایت و پشتیبانی می کنند. هم جبهه ی سیاسی شکل بگیرد و هم بخش آگاه جامعه جبهه را تقویت و معرفی سازد تا پایگاه اجتماعی پیدا کند و قدرت بسیج مردمی بیابد.

5 برای آگاهی از مواضع و فعالیت های جریان ایران لیبرال به این وبسایت مراجعه فرمایید: www.iranliberal.com

6 برای آشنایی با جبهه ی جمهوری دوم به این وبسایت مراجعه کنید: www.j2iran.org

نقشه‌ی راه ما برای ساختن جامعه‌ی انسانی



آرزو آبادی (از دفتر تولید، پژوهش و آموزش حزب ایران آباد)

پیشگفتار

حزب ایران آباد در مرامنامه‌ی خود، هدف را **دستیابی به یک جامعه‌ی انسانی** تعریف می‌کند:⁷

هدف حزب ایران آباد دستیابی به یک «جامعه‌ی انسانی» است. جامعه‌ی ای که در آن جان و کرامت انسان به طور نهادینه مورد حفاظت قرار می‌گیرد. جامعه‌ی ای که در آن حقوق بنیادین انسانی، اجتماعی و سیاسی اعضای جامعه به گونه‌ی عادلانه و برابر حفظ می‌شود. جامعه‌ی ای که در آن، ساختارهای اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی به گونه‌ی شکل می‌گیرند که جان و کرامت انسان‌ها به بهترین و مطمئن‌ترین شکل ممکن تامین و تضمین شود. هیچ چیز مهمتر از حفظ جان انسان‌ها و مراعات کرامت آنها نیست. این امر نمی‌تواند در منافات با حفظ حیات سایر موجودات زنده و طبیعت باشد.

دستیابی به این هدف والا، چنانچه به واقعیت تلخ امروز ایران و جهان بنگریم، دور، دشوار و شاید دست نیافتنی به نظر رسد. کار یک حزب سیاسی اما، تنها تعیین هدف و آرمان مطلوب برای جامعه‌ی خود نیست، باید نقشه‌ی راه برای رسیدن به هدف را ترسیم کند، مراحل گوناگون آن را در نظر آورد، طرح، برنامه، تاکتیک و تکنیک لازم برای اجرای هر یک از مراحل را ارائه دهد و نیروی انسانی، امکانات مادی و مدیریت اجرایی طرح‌ها را فراهم کند تا گام به گام، پیگیر و استوار راه رسیدن به هدف را ببیماید. یک حزب سیاسی عملگرا، از تجربیات، موفقیت‌ها و شکست‌های خود و دیگران درس می‌گیرد و باورمند به هدف می‌ماند تا آن را هرچه نزدیک و نزدیک‌تر ببیند. چرا که اگر چنان نکند، حزب سیاسی نه، بلکه محفلی از آرزومندان خواهد بود.

نوشتار پیش رو به نقشه‌ی راه حزب ایران آباد برای ساختن جامعه‌ی انسانی می‌پردازد. کارزاری که با تمرکز بر روی ایران از ده سال پیش شروع شده است. کشور ما در تار و پود فرهنگ خود، باور به جان و کرامت انسان را تنیده است؛ هر

چند که در پهنای تاریخ آن، انسان ستیزی، ابزار حفظ قدرت استبدادگران بوده است. ما در این حزب بنا داریم این منطق ناستوده را برهم زنیم و ساختن ایرانی انسانی و در ادامه، جهانی انسانی را در کنار دیگر باورمندان به پیش بریم.

استراتژی ما در سه مرحله‌ی تاکتیکی

حزب ایران آباد، استراتژی کاری و نقشه‌ی راه خود را آنچنان که در برنامه‌ی سیاسی آن درج شده، در سه مرحله‌ی تاکتیکی ترسیم می‌کند:

(۱) خلع قدرت از رژیم جمهوری اسلامی

(۲) مدیریت کردن دوران گذار همراه با سایر نیروهای همسو، پس از گرفتن قدرت سیاسی تا دوران انتخابات آزاد

(۳) شرکت فعال در فرایندهای دموکراتیک جامعه

• مرحله‌ی تاکتیکی نخست:

به باور ما، کنار زدن رژیم ضد انسان و مرتجع جمهوری اسلامی در تمامیت خود، نخستین گام برای پایان بخشیدن به هزاران سال استبداد حاکم بر کشورمان باید باشد. این مهم را حزب ایران آباد بنا دارد در کنار دیگر نیروهای همسو و مردمی، با ایجاد تغییر در عرصه‌ی سیاسی آغاز کند. تدارک، به پیش بردن و به موفقیت رساندن چنین تحولی، گام نخست از برقراری یک ساختار سیاسی دموکراتیک به شکل متعارف خود در ایران ما خواهد بود. نظام سیاسی که علاوه بر خصلت دموکراتیک، دو مفهوم جمهوریت و لائسیسم را نیز بایستی در خود بگنجاند تا در جامعه‌ی استبدادزده و آسیب خورده از انحصار قدرت و انتقال موروثی آن با استفاده از ابزار مذهب، احتمال بازگشت چهره‌ی دیگر از استبداد کاسته شود.

تلاش گسترده‌ای که ما ابتدا در سازمان خودرهاگران و بعد حزب ایران آباد در قالب تولیدات نوشتاری و برنامه‌های تلویزیونی و آموزش سازماندهی در طول سال‌ها انجام داده ایم در راستای تدارک تحول بزرگ و بنیادینی است که کشور ما در ساختارهای خود بدان سخت نیاز دارد، همچنان که انسان

دولت موقت و ایجاد ثبات در آن دوران حساس، مدیریت دوران گذار را تا مرز تدوین و تثبیت قانون اساسی جدید به پیش ببرد تا با برگزاری نخستین انتخابات آزاد، قدرت را به دولت دمکراتیک منتخب مردم واگذار کند.

در این صورت حزب ایران آباد با استقرار در ایران، مرحله‌ی دوم استراتژی خود را آغاز می‌کند، مرحله‌ای که در آن از یک سو با بهره‌گیری از آزادی نسبی ایجاد شده، به ترویج و تبلیغ خود در ایران می‌پردازد، عضوگیری می‌کند و پایگاه اجتماعی خود را گسترش می‌دهد و همزمان، با ایجاد تعامل با نهادهای شهروندمدار، اتحادیه‌ها، شوراها و ... حزب ما تلاش گسترده‌ی خود برای تقویت فرهنگ شهروندی و قدرت اجتماعی در ایران را ادامه خواهد داد. و از سوی دیگر، با شرکت در فرآیندهای دمکراتیک و در برخورداری از شانس مساوی با سایر تشکل‌ها، در تدوین قانون اساسی جدید تلاش می‌کند. بیشترین سطح از برنامه‌ی خود را برای جامعه‌ی ایرانی در آن بگنجانند.

ما بر این باوریم که در امتداد تغییر نظام سیاسی در ایران و با تلاش برای استقرار یک نظام دمکراتیک به شکل متعارف و نسبی آن در کشور، حزب ما خواهد توانست با گرفتن سهم از قدرت، ایجاد تغییرات بنیادین در دیگر عرصه‌های اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی را گسترش دهد. تغییراتی که با تقویت قدرت اجتماعی و با تکیه بر طرح‌های علمی و خردگرا و فرهنگ شایسته‌سالار و مدیریت محور، گام به گام و بنا به ظرفیت و علاقه‌ی جامعه، به پیش برده خواهند شد. نهادینه کردن قدرت اجتماعی در قانون اساسی آینده ایران، که راه را برای اعمال اراده‌ی جمعی بر ساختار سیاسی باز خواهد کرد، از بالاترین درجه اهمیت برخوردار است و ما در این راستا تلاش منظم خواهیم داشت.

در شرایط کنونی و همزمان با پیشبرد مرحله‌ی تاکتیکی نخست استراتژی حزب، یعنی خلع قدرت از رژیم جمهوری اسلامی، ما برای اجرای مرحله‌ی دوم آن، در دو سطح درون تشکیلاتی و همسویی با دیگر تشکل‌ها تدارک می‌بینیم:

(۱) درون تشکیلاتی با تقویت و گسترش حزب: با جذب نیرو در داخل و خارج کشور که با تولید محتوا، تبلیغات گسترده، آموزش‌های درون تشکیلاتی و برنامه‌های تلویزیونی مانند «مدیران و بازسازی» ایران ارائه می‌شوند. هدف از این کار، پرورش نسلی از مدیران و کارشناسان انسانمدار است که بلافاصله پس از کنار زدن این رژیم ضد‌مردمی برای بازسازی آینده‌ی ایران دست به کار شوند.

استبدادده ایرانی در رفتار خود. معرفی این نخستین حزب انسان مدار به جامعه‌ی ایرانی در این سال‌ها به ما اجازه داد با جذب عضو در خارج و کنشگر مسئولیت‌پذیر در داخل کشور، این نهاد خردگرا، مدرن و دارای روش کاری مشخص را هر چه بیشتر تقویت و تثبیت کنیم.

ما بر این باوریم که وظیفه‌ی انسانی و شهروندی مشارکت در سرنوشت خود در قالب یک فعالیت سیاسی، می‌بایست آگاهانه و داوطلبانه صورت بگیرد. به همین دلیل ارائه‌ی منظم و برنامه‌مند آموزش‌ها برای داوطلبین عضویت و اعضای حزب در خارج، همچنان که تهیه و ارسال آموزش‌های مورد نیاز کنشگران «یک درصدی» داخل کشور همواره در دستور کاری ما بوده است. ارجحیت بخشیدن به کیفیت و نه کمیت، در فرآیند جذب اعضای جدید، سبب می‌شود حزب ما به روی زیربنای محکمی که برای پیشبرد این کارزار مهم نیاز دارد، استوار شود.

از سوی دیگر، خلع قدرت از رژیم جمهوری اسلامی کاریست که حزب ما در همسویی و تلاش مستمر در کنار دیگر نیروهای مردمی در صف اپوزیسیون ایرانی باید به پیش برد. بنیان‌گذاری جبهه‌ی جمهوری دوم در مرداد ماه ۹۷ همراه با جریان ایران لیبرال در همین راستا بوده است. همزمان با پیوستن اندیشکده‌ی آگاهی و شناخت به این جبهه، گفتگوها برای جذب دیگر جریان‌های سیاسی مردمی به آن، از جمله در قالب برنامه‌های تلویزیونی در رسانه‌ی شهروندی دیدگاه، به صورت پیگیر در جریان است. این مهم، با هدف تدارک و کسب آمادگی برای راهبری قیام براندازی، با تکیه بر لایه‌های اجتماعی، به پیش برده خواهد شد.

• مرحله‌ی تاکتیکی دوم:

قیام براندازی، فروپاشی رژیم در مقابل بحران‌های بی‌انتهای جنگ و یا هر سناریوی دیگر، خلع قدرت از رژیم جمهوری اسلامی، بنا به میزان تلاش و کسب آمادگی لایه‌های اجتماعی مسئولیت‌پذیر در ایران و جریان‌های سیاسی اپوزیسیون، ما را در مقابل دو وضعیت می‌تواند قرار دهد:

(۱) نیروهای آزادیخواه و اپوزیسیون مردمی هنوز توان کافی برای کسب قدرت نداشته باشند، در این صورت چهره‌ی دیگری از استبداد حافظ منافع بیگانگان، توسط آنها، جانشین رژیم کنونی خواهد شد.

(۲) ائتلافی از نیروهای سیاسی مردمی در یک همکاری عملی موفقیت‌آمیز بتواند سهم از قدرت بگیرد و با تشکیل

گذر تاریخ خود است. در این دوران ما با گسترش پایگاه اجتماعی خود، به شرکت فعال در عرصه های مختلف انتخاباتی خواهیم پرداخت تا بتوانیم با به دست آوردن سهم از قدرت سیاسی، برنامه ی خود برای اصالت بخشیدن به قدرت اجتماعی را مادیت ببخشیم. تلاش ما برای استقرار نظامی مبتنی بر مردمسالاری اجتماعی در ایران، که لازمه ی ساختن جامعه ای انسانی است، در این مرحله هر چه پیگیرتر و گسترده تر ادامه خواهد یافت.

نتیجه گیری

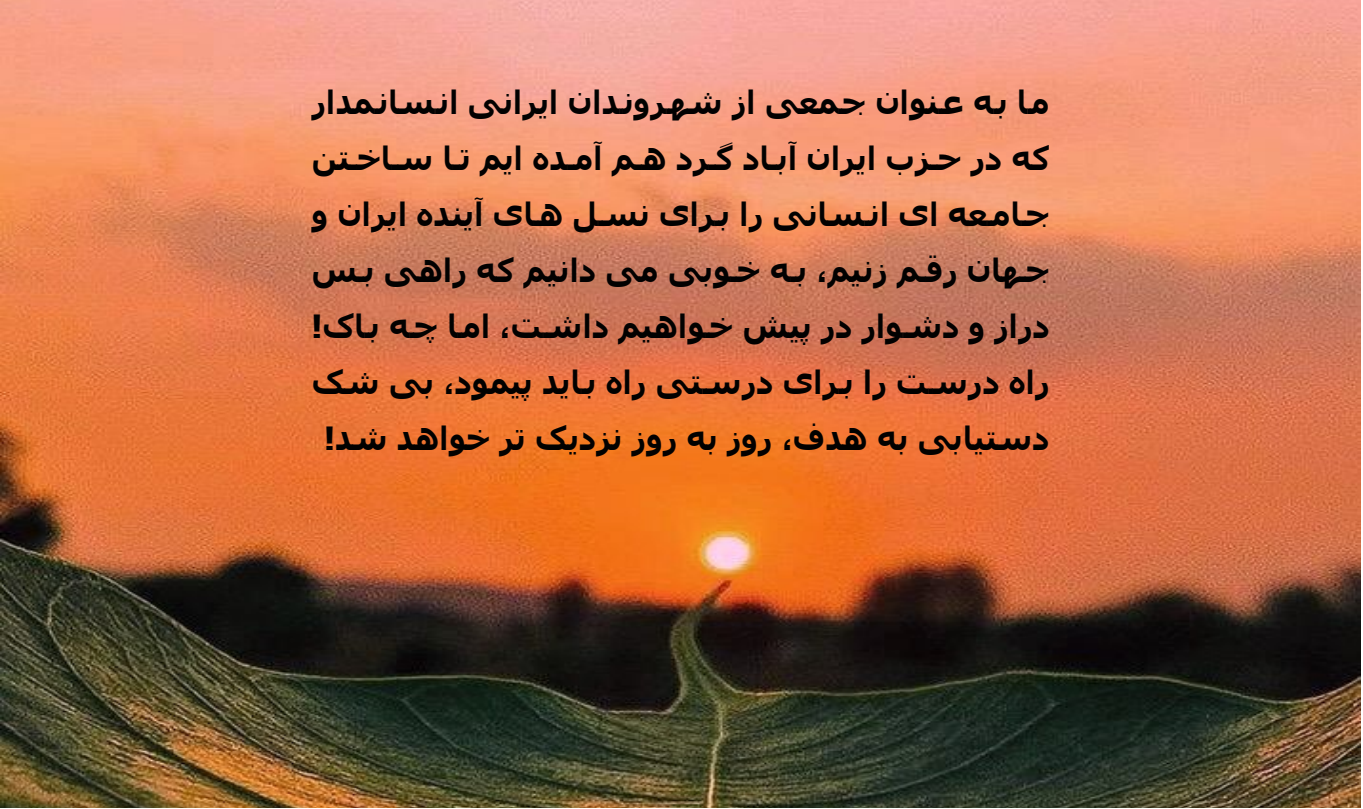
ما به عنوان جمعی از شهروندان ایرانی انسانمدار که در حزب ایران آباد گرد هم آمده ایم تا ساختن جامعه ای انسانی را برای نسل های آینده ایران و جهان رقم زنیم، به خوبی می دانیم که راهی بس دراز و دشوار در پیش خواهیم داشت، اما چه باک! راه درست را برای درستی راه باید پیمود، بی شک دستیابی به هدف، روز به روز نزدیک تر خواهد شد! تلاش بیش از یک قرن ایرانیان برای ساختن ایرانی متفاوت، همچنان که تجربیات همه ی آن دیگرانی که در سراسر جهان برای بهروزی بشر مبارزه کرده اند و می کنند، درس های زیادی برای ما با خود دارد. ما در این حزب، دانش و خرد و دستاورد های علم مدیریت را همراه خودباوری جمعی می کنیم و در مسیر درست به پیش می رویم؛ چرا که می دانیم توان انسان بینهایت است و ساختن جامعه ای انسانی امریست دست یافتنی، اگر خواهیم! به جمع ما بپیوندید. #

۲) گسترش همکاری و همسویی با دیگر تشکل های سیاسی مردمی: در قالب جبهه ی جمهوری دوم، به منظور کسب آمادگی برای مدیریت تغییر سیاسی در ایران در راستای استقرار یک جمهوری دموکراتیک و لائیک.

از نگاه حزب ما، کیفیت دوران گذار و فرصتی که جامعه در این مرحله برای مشارکت در سرنوشت خود پیدا می کند تعیین کننده ی آینده ی آن خواهد بود. در این دوران حساس، تلاش دولت موقت باید بر این باشد که هرچه سریع تر نوعی ثبات در کشور ایجاد شود، تا جامعه ای که به طور گسترده دچار آسیب های بسیار شده بتواند به روی نوع تغییراتی که می خواهد در ساختار های اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و ... ایجاد کند متمرکز شود. به همین دلیل، بازه ی زمانی خاصی نمی بایست برای دوران گذار مشخص کرد و تمرکز باید بر روی کیفیت فرآیند تدوین و تصویب قانون اساسی جدید، همزمان با مدیریت موقت کشور باشد.

• مرحله ی تاکتیکی سوم:

وظیفه اصلی حزب ما در این مرحله تاکتیکی سوم از استراتژی خود، تلاش برای واگذاری نهادینه و تدریجی قدرت سیاسی و مدیریت کشور به نهادهای شهروندمحور یا همان قدرت اجتماعی^۸ خواهد بود. امری که به باور ما تنها ضامن بستن راه به روی بازگشت نوع دیگری از استبداد در کشوری دچار استبدادزدگی در



ما به عنوان جمعی از شهروندان ایرانی انسانمدار
که در حزب ایران آباد گرد هم آمده ایم تا ساختن
جامعه ای انسانی را برای نسل های آینده ایران و
جهان رقم زنیم، به خوبی می دانیم که راهی بس
دراز و دشوار در پیش خواهیم داشت، اما چه باک!
راه درست را برای درستی راه باید پیمود، بی شک
دستیابی به هدف، روز به روز نزدیک تر خواهد شد!

^۸ www.iraneabad.org برگرفته از متن برنامه ی سیاسی حزب ایران آباد

خطاب به هموطنانمان، ما از آنها دعوت می کنیم که در پیوستن به احزاب سیاسی مردمی و از جمله، حزب ایران آباد، تردید نکنند. حزب بستر فعالیت سیاسی مناسب برای پیاده کردن خواست هایی است که در فعالیت فردی و پراکنده در حد آرزو و رویا باقی خواهد ماند. حزب چارچوب کار جمعی است و می تواند به فرد اجازه دهد که در قالب یک کار تیمی، پروژه ی مشخصی برای تغییر سیاسی در کشور دنبال کند.

در همین راستا ما در جستجوی جذب ایرانیانی هستیم که در داخل و خارج از کشور، با درک اهمیت کار جمعی سازمان یافته مایلند به حزب ایران آباد بپیوندند، آموزش ببینند و سپس به فعالیت منظم در آن مشغول شوند. اگر حزب شمار کافی از افراد را به عنوان عضو فعال و ماندگار بیابد می تواند کارهای خود را به مدارهای تازه ی برنامه ریزی عملیاتی وارد سازد. پروژه ی مشخصی برای تغییر سیاسی در کشور دنبال کند.



برای تماس و عضویت در حزب ایران آباد:

www.iraneabad.org

نشریه ی "خودرهاگر"

شماره چهاردهم - ۲۹ اسفند ۹۷ - ۲۰ مارس ۲۰۱۸

دفتر تولید، پژوهش و آموزش حزب ایران آباد

آدرس پستی:

Po.Box 302 Van Nuys

CA 91408 USA

Tel: 1-818-501-1144

Email: hezbiraneabad@gmail.com

تنها مطالبی که به امضای دفتر سیاسی

حزب ایران آباد رسیده است بیانگر

نظرات رسمی حزب خواهند بود.

سایر مطالب بیانگر نظرات

نویسندگان آن می باشند.

حق انتشار با ذکر منبع آزاد است.



تداوم و گسترش کار رسانه ی

مستقل و شهروندی دیدگاه

در گرو همیاری منظم شماست!

*

با مراجعه به بخش همیاری مالی

در وبسایت دیدگاه، با راه های مختلف

ارائه همیاری مالی آشنا شوید:

www.didgah.tv

